

جانانان گلاور

انسانیت:
تاریخ اخلاقی سده بیستم

ترجمه

افشین خاکباز

ویراستار:

خشیار دیهیمی



فهرست

۲۱	سخن سرپرست مجموعه
۲۳	بیش گفتار
۲۷	تقدیر و تشکر
۲۹	فصل ۱. این‌گونه خامی، دیگر هرگز

بخش یک

اخلاق بدون قوانین اخلاقی

۴۳	فصل ۲. چالش نیچه
۴۴	حمله به اخلاق یهودی-مسیحی
۴۵	خودآفرینی
۴۸	قیدوبندهای اخلاق و زندگی‌ای که مبارزه است
۵۰	سنگدلی به جای همدلی
۵۱	محدودیت‌های خودآفرینی
۵۳	پی‌نوشت‌های فصل دوم
۵۵	فصل ۳. قیدوبندهای ناشی از پیروی از نفع شخصی
۵۶	نفع شخصی و همکاری
۵۸	فشارهای اجتماعی و قواعد اخلاقی عرفی
۶۱	پی‌نوشت‌های فصل سوم
۶۳	فصل ۴. منابع اخلاقی: انسانیت
۶۴	احترام و جایگاه اخلاقی
۶۵	همدردی

انسانیت، هم واقعیت هم آرزو ۶۶

پی‌نوشت‌های فصل چهارم ۶۸

فصل ۵. منابع انسانی: هویت اخلاقی ۶۹

منش، پابندی‌ها و هویت اخلاقی ۶۹

زیستن با خویشتن در صلح: استدلال سقراط ۷۰

محدودیت‌ها: گفت‌وگوی ملوسی ۷۱

پی‌نوشت‌های فصل پنجم ۷۵

فصل ۶. جشنواره قساوت ۷۷

عشق به قساوت ۸۰

برخی از افراد، و نه دیگران ۸۲

فرسایش هویت اخلاقی ۸۳

تضعیف واکنش‌های انسانی ۸۴

شوخی تحقیرآمیز ۸۵

پیشرفت در عرصه واکنش‌های انسانی ۸۶

سنت قساوت و امید به شکست آن ۸۷

پی‌نوشت‌های فصل ششم ۸۹

فصل ۷. پاسخ به نیچه ۹۱

برخاستن از دل بربریت ۹۲

برخی از دلایل انسانی شوربختی انسان ۹۵

پی‌نوشت‌های فصل هفتم ۹۷

بخش دوم

روان‌شناسی اخلاقی جنگ‌افروزی

فصل ۸. نبرد نزدیک ۱۰۱

دشتی هموار و بی‌نشان ۱۰۳

ختی‌سازی واکنش‌های انسانی ۱۰۴

فرسایش هویت اخلاقی ۱۰۶

فوران احساسات انسانی ۱۰۹

انفجار و فوران خشونت ۱۱۱

به نحو عجیب و آزردهنده‌ای دوستش داشتیم ۱۱۳

پی‌نوشت‌های فصل هشتم ۱۱۶

فصل ۹. واقعه می‌لای ۱۱۹

اطاعت و فرمانبرداری ۱۲۰

فرسایش منابع اخلاقی ۱۲۲

انفجار: مغزم از کار افتاد ۱۲۳

فوران احساسات انسانی ۱۲۵

پی‌نوشت‌های فصل نهم ۱۲۷

فصل ۱۰. چرخش به سوی کشتار از راه دور ۱۲۹

محاصره دریایی بریتانیا ۱۳۰

هویت اخلاقی به مثابه حفظ خویشتن‌داری ۱۳۲

پی‌نوشت‌های فصل دهم ۱۳۵

فصل ۱۱. بمباران ۱۳۷

۱. بمباران آلمان ۱۳۸

مرحله نخست: ممنوعیت حمله به اهداف غیرنظامی ۱۳۸

مرحله میانی: بمباران منطقه‌ای و «جبهه دوم» ۱۳۹

مرحله نهایی: فرمانروایی بر آسمان‌ها ۱۴۲

آیا در مرحله نهایی بمباران منطقه‌ای توجیه‌پذیر بود؟ ۱۴۳

خودسری نظامیان ۱۴۶

خدمه بمب‌افکن‌ها ۱۴۷

بر روی زمین ۱۴۸

۲. منابع اخلاقی و بمباران ۱۵۱

فاصله ۱۵۱

سنگدلی ۱۵۲

فوران همدردی ۱۵۴

فرسایش محدودیت‌های هویت اخلاقی ۱۵۵

خرد کردن مسئولیت ۱۵۶

تصمیم‌گیری مرحله‌ای و مخدوش کردن مرزهای اخلاقی ۱۵۶

۳. بحث اخلاقی ۱۵۷

شر کمتر و جنگ عادلانه ۱۵۷

بحث اخلاقی در دوران جنگ ۱۶۰

برده‌ام. نمی‌خواهم از ستمگران، شکنجه‌گران و حامیانشان تشکر کنم، ولی به‌جز آن‌ها، از همه کسانی که از تجربیات و اندیشه‌هایشان استفاده کرده‌ام سپاسگزارم و امیدوارم استفاده از این تجربیات و شرح حال‌ها در کتاب حاضر را بپسندند.

تعداد کسانی که به من کمک کرده‌اند یا مرا تشویق کرده‌اند چنان زیاد است که نام بردن از یک‌ایک آن‌ها میسر نیست، ولی از میان کسانی که با پاسخ‌گویی به پرسش‌هایم، معرفی مطالبی که باید بخوانم، هدایت من به سوی موضوعات خاص، تعریف تجربیاتشان یا اظهار نظر درباره دست‌نوشته‌های فصل‌های مختلف این کتاب به من مدد رسانده‌اند باید از تونی و بابی فرسایدز، کریستوف فیگ، پاتریک گاردینر، مایکل هچر، پولی مارکندیا، آلکسی مدودوف، ایگور نووویچ، استیو پاولسون، هیلاری پاتنام، اسکات رابیند، تامس شرام، گریا سمیت، دیوید اسپورت، دان ستون، لورنس تامس، باری تراشتنبرگ، جفری وارناک، جف ویلسون، و دیوید ورث‌ویک یاد کنم.

برخی دیگر در هنگام نگارش این کتاب مرا از تشویق و حمایت خود بی‌نصیب نگذاشتند. از جمله می‌توان به کاترین اترتون، اوی بارباش، استفان بومرین، کارین باکسر، مایکل برلی، جان کمپبل، آن دیویس، جولیا درایور، جیم گریفین، دیک هیر، جان هریس، تونی هوپ، دولورس ایوریزو، دیل جیمسون، ناتان کیس، جف مک ماهان، دان موروس، مارتا ناسبام، گونیل اوبرگ، اونورا اونیل، آنتونی پرایس، فرانکی رابین، روزاموند رودس، آلن رایان، دیوید شاپیرو، جیم استرین، دیوید ویگینز، برنارد ویلیامز، و دان ویکلر اشاره کرد.

فلیستی برایان کارگزار من بود ولی تشویق‌های او و صبر و حوصله‌ای که از خود نشان داد بسیار فراتر از یک کارگزار بود. از بخت مساعد، ناشران خوبی نیز داشتم. آمیزه‌ای از نظرهای انتقادی و پیشنهادات سودمند ویل سالکین و یورگ هنسگن در جاناناتان کیپ، در بهبود این اثر نقش مهمی ایفا کرد.

بیش از هر چیز از کمک‌های ریچارد کیشن بهره بردم که سال‌ها قبل نظارت بر پایان‌نامه‌اش را بر عهده داشتم. ای کاش می‌توانستم باور کنم که در آن زمان، توانسته‌ام چیزی به او ارائه دهم که همسنگ تشویق و انتقاد سازنده‌ای باشد که در نگارش این کتاب، سخاوتمندانه در اختیارم گذارده است.

فصل ۱

این‌گونه خامی، دیگر هرگز

آخر مردمان اروپای سال‌های آغازین سده بیستم، اقتدار اخلاقیات را پذیرفته بودند و می‌پنداشتند قانونی اخلاقی هست که پیروی از آن اجتناب‌ناپذیر است. ایمانوئل کانت نوشته بود دو چیز ذهن او را از ستایش و احترام لبریز می‌کند. «آسمانی پرستاره بر فراز سر، و قانونی اخلاقی در قلب». در سال ۱۸۹۵ در کیمبریج، یک‌صد سال پس از کانت، لرد اکتون هنوز در این باره تردیدی نداشت: «اندیشه‌ها دگرگون می‌شوند، رفتارها تغییر می‌کنند، عقاید برمی‌خیزند و فرو می‌ریزند، ولی قانون اخلاق بر صخره‌های ابدیت نبشته است».^۱ در آغاز سده بیستم، اروپاییان اندیشمندان نیز می‌توانستند به پیشرفت اخلاقی عقیده داشته باشند، و بر این باور باشند که شیپور عقب‌نشینی سپاه شرارت و وحشیگری بشر به صدا درآمده است. ولی در پایان این سده شوار می‌توان از قانون اخلاق یا پیشرفت اخلاقی با اطمینان سخن گفت.

ولی برخی هنوز بر سر ایمانشان به قانون اخلاقی ایستاده‌اند. پدر دنیس گراتی در نامه‌ای درباره جنگ خلیج فارس به یکی از روزنامه‌ها می‌نویسد: استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی جنایت علیه خداوند و انسان است، و حتی اگر برای انتقام‌جویی، یا مدعی باشد که به لحاظ اخلاقی توجیه‌پذیر است باز جنایت است. ارتکاب شری که شاید به خیر بینجامد نیز ممنوع است.^۲ بسیاری دیگر، از جمله برخی از کسانی که نگاه مساعدی به دیدگاه‌های او دارند نیز لحن او را با آمیزه‌ای از رشک و شک می‌نگرند. صد سال قبل داشتن چنین اعتماد به نفسی آسان‌تر بود. اما اکنون دیگر توانی که بر صخره‌های ابدیت نبشته شده کمی رنگ باخته است.

چالشی که در برابر قانون اخلاقی قرار دارد چالشی فکری است: یافتن دلایلی درست برای این اندیشه که چنین قانونی وجود دارد و به گونه‌ای بر ما مسلط است. این مسئله جدیدی نیست؛ افلاطون هم در این باره نوشته است. ولی سقوط اقتدار دین و زوال باور به خداوند، سبب شده که این مسئله برای بسیاری از افرادی که فیلسوف هم نیستند به مشکلی بدل شود. اخلاق دینی با چالش دیگری نیز روبه‌روست: همان چالشی که داستایفسکی از زبان ایوان کارامازوف بیان می‌کند.

کارامازوف با اشاره به ویژگی‌های جهانی که می‌گویند آفریده خداوند است، اعتبار خداوند را برای ایفای نقش مرجع اخلاقی به پرسش می‌کشد. وی ابتدا بخش زیادی از تصویر دینی را تصدیق می‌کند. او به خداوندی دانا که هدفش برای ما ناشناخته است، و به هماهنگی نهایی باور دارد: «چیزی چنان ارزشمند که عطش همه قلب‌ها را فرو خواهد نشاند و همه خشم‌ها را مهار خواهد کرد، و همه پستی‌ها و خونریزی‌های بشر را باز خواهد خرید؛ چنین خداوندی کافی است تا نه تنها بخشایش را میسر سازد، بلکه هر آنچه را که بر سر بشر آمده است توجیه کند».^۳ این هماهنگی غایی چیزی نیست که ایوان کارامازوف بتواند بپذیرد، چون نقطه ختم و اوج جهانی است که در آن آنچه ترک‌ها در بلغارستان کردند هم رخ داده است، یعنی سوزاندن زنان و کودکان و تجاوز به آنان. آن‌ها زندانیان را در شب آخر زندگی از گوش به حصار میخ می‌کردند و سپس به دار می‌آویختند (هیچ حیوانی هرگز نمی‌تواند به اندازه بشر بی‌رحم باشد، و این بی‌رحمی را چنین ماهرانه و هنرمندانه به کار ببندد). آن‌ها کودکان را با خنجر از رحم مادران بیرون می‌کشیدند. نوزادان شیرخواره را به هوا پرتاب می‌کردند و با سرنیزه می‌گرفتند: «لذت‌بخش‌ترین حالت برای آنان این بود که این کار را جلوی چشمان مادران انجام دهند». خالق همسازی و نظمی که این جزئی از آن است، چگونه می‌تواند مدعی مرجعیت اخلاقی باشد؟

باور دیگر، یعنی باور به پیشرفت اخلاقی نیز رنگ باخته است. مشکلات ریشه در رخدادها دارند. تاریخ قساوت و کشتار گسترده در سده بیستم بسیار آشناست: قتل‌عام متقابل در جنگ جهانی اول، وحشت قحطی و گرسنگی اوکراین، گولاگ، آشویتس، درسدن، راه آهن برمه، هیروشیما، ویتنام، انقلاب فرهنگی چین، کامبوج، رواندا، فروپاشی یوگسلاوی: نام‌هایی که نام‌های بی‌شمار دیگری را نیز به یادمان

می‌آورند. با چنین تاریخی، دشوار می‌توان پذیرفت که اخلاق همچنان مثل گذشته، سرمشق ما خواهد بود.

کتاب حاضر تلاشی است برای جمع کردن اخلاق با تاریخ. عنوان این کتاب، یعنی انسانیت: تاریخ اخلاقی سده بیستم، توضیحی را طلب می‌کند. موضوع کتاب، تاریخ اخلاقی نوع بشر در سده بیستم است. ولی واژه «انسانیت» [نوع بشر] در معناهای دیگری نیز به کار می‌رود که در تقابل با «بی‌رحمی» قرار دارد. یکی از اهداف این کتاب، ترسیم این مفهوم انسانیت است.

پروژه بحث درباره تاریخ اخلاقی معاصر نوع بشر ممکن است به نظر خوانندگان بلندپروازانه بیاید (خود من هم این‌گونه می‌اندیشم). بد نیست در همین جا به محدودیت موضوع این کتاب اشاره کنم. در این کتاب اپیزودهای خاصی از تاریخ برای بحث انتخاب شده و به برخی مکان‌ها (هند، و بسیاری از مکان‌های دیگر) اشاره‌ای نشده یا اشاره به آن‌ها گذرا بوده است. این بدان معنا نیست که تاریخ برخی از بخش‌های نوع بشر اهمیت ندارد، بلکه به معنای محدودیت سندهای محکم درباره رخدادها و بیش از آن محدودیت دانش من است.

تاریخ اخلاق معاصر به این بحث‌های من درباره مسائل اخلاقی و وحشت‌هایی که ساخته انسان است محدود نمی‌شود. نگاهی سخاوتمندانه‌تر می‌تواند تغییرات خانواده، شیوه رفتار با کودکان، و روابط میان زن و مرد را نیز دربرگیرد. نگرش‌های موجود نسبت به فقر، تغییرات دینی، تأثیر علم بر تفکر ما درباره نحوه زیستن، نگرش ما به مسائل جنسی و مرگ، روابط میان فرهنگ‌های مختلف، و نگرش‌های موجود به حیوانات و جهان طبیعت و محیط زیست برخی از مسائل بی‌شماری هستند که در این حوزه می‌گنجند. هر بحثی که بخواهد همه این مسائل را پوشش دهد، به ورطه سطحی‌نگری می‌افتد و بنابراین، هر بحث جدی ناچار باید گزینشی باشد. این جنبه‌های دیگر ارزش بحث و مطالعه دارند، ولی قرار دادن وحشیگری‌های سده بیستم در مرکز تاریخ اخلاقی معاصر نیازمند هیچ عذر و بهانه‌ای نیست. برای آشکار ساختن پیوندهای میان اخلاق و تاریخ سده بیستم، بد نیست چند کلمه‌ای نخست درباره رویکرد به تاریخ و بعد رویکرد به اخلاق بگوییم.

نخست، تاریخ.

سخن گفتن از قساوت‌های سده بیستم به نوعی گمراه کننده است. اینکه تنها در سده بیستم شاهد وحشیگری و بربریت هستیم افسانه‌ای بیش نیست: کل تاریخ بشر سرشار از جنگ، قتل عام، شکنجه و قساوت است: می‌توان گفت که در بیشتر بخش‌های جهان، تغییرات صد سال گذشته فضایی روانی خلق کرده که انسانی‌تر از گذشته است.

ولی این نیز همچنان درست است که بیشتر آنچه در سده بیستم گذشته است، رخدادهای ناگواری است که ما را بسیار غافلگیر کرده است. تکنولوژی در این میان نقشی بارز داشته و تفاوت‌هایی را به بار آورده است. با پیشرفت تکنولوژی تصمیمات افرادی انگشت‌شمار می‌تواند باعث وحشت و مرگ صدها هزار و حتی میلیون‌ها انسان شود.

آنچه ما را غافلگیر می‌کند تنها مقیاس و گستردگی این رخدادهای نیست. دست‌کم در اروپا، آنچه در سده بیستم رخ داد با انتظاراتی که در آغاز این سده داشتیم منافات داشت. صد سال صلح تقریباً پیوسته در اروپا، از زمان شکست ناپلئون تا جنگ جهانی اول در اوایل قرن بیستم، این اندیشه را پذیرفتنی کرده بود که نوع بشر از گذشته ستیزه‌جویانه‌اش فاصله گرفته است. در سال ۱۹۱۵، شاعری به نام چارلز سورلی، چند ماه قبل از مرگش در میدان نبرد، در نامه‌ای به خانه می‌نویسد: «به‌هرحال، جنگ در سده حاضر نابخشودنی است: و همه طرف‌های درگیر به یک اندازه در وقوع آن مقصرند».^۴ برخی از کسانی که در جنگ خلیج فارس شرکت کرده‌اند نیز ممکن است جنگ را نابخشودنی بدانند، ولی احتمال اینکه جنگ در سده بیستم را نابخشودنی بدانند کم است. فیلیپ لارکین در شعر *MCMXIV** صفوف ثبت‌نام برای پیوستن به ارتش در آغاز جنگ جهانی اول را توصیف می‌کند:

کلاه‌ها چون تاجی بر سر

و خورشید تابان بر چهره‌هایی باستانی با سبیل پرپشت

* *MCMXIV* ارقام رومی ۱۹۱۴ سال آغاز جنگ جهانی اول است که بر ستون‌های یادبود کشتگان

جنگ جهانی اول نوشته شده است - م.

و نیش‌ها همه باز

انگار به تفریح و تعطیلی آمده‌اند تا لودگی کنند.

پایان آخر این سده او چنین بود: «این‌گونه خامی، دیگر هرگز.»

تدوین‌هایی که در این کتاب درباره تاریخ سده بیستم ارائه می‌شود، تلاشی است برای درک برخی رخدادهای این سده از چشم‌اندازی انسانی. داستان زمانه ما دائماً با اطلاعات تازه‌ای که بی‌وقفه سرازیر می‌شوند پیش چشم‌مانمان گشوده‌تر می‌شود و باید همه اطلاعات دشوار می‌توان کناری ایستاد و به معنا و اهمیت نسبی رخدادهای کشید. میلان کوندرا یکی از تأثیرات این جریان بی‌وقفه اخبار را این‌گونه توصیف می‌کند:

قتل عام خونبار بنگلادش، به‌سرعت خاطره تجاوز روسیه به چکسلواکی را از ذهن‌ها زدود. قتل آلوده، ناله‌های بنگلادش را در خود غرق کرد، و جنگ صحرای سینا آلوده را از یاد مردم برد. قتل عام کامبوج سینا را به بوته فراموشی سپرد و هر حادثه‌ای رنگ فراموشی بر حادثه قبلی زد تا اینکه بالاخره هیچ چیزی به یادها نماند.^۵

در بازیابی برخی از این رخدادهای، می‌توان آن‌ها را به شیوه‌های مختلف دست‌بندی و تفسیر کرد. کتاب حاضر تاریخی روایی نیست، بلکه بحث، و تلاشی برای تحلیل است. ایمانوئل کانت در هنگام طرح این مسئله که ذهن پذیرنده منفعل دانش نیست، بلکه فعالانه جهان را بر اساس مفاهیم و مقوله‌ها تفسیر می‌کند، می‌گوید باید طبیعت را به پرسش بکشیم، اما نه همچون دانش‌آموزی پرسشگر، بلکه همچون فردی که بر مسند قضاوت نشسته و در کار بازجویی از متهم است. این درباره تاریخ نیز صدق می‌کند. در اینجا از اخلاق مدد گرفته‌ام تا برای بازجویی از تاریخ، پرسش‌هایی را طرح کنم. درباره اینکه چه عواملی مانع از رفتار بی‌رحمانه و خودخواهانه افراد با دیگران می‌شود، و چرا باید محدودیت‌های اخلاقی رفتار را پذیرفت بحث‌های فلسفی بسیاری انجام شده است. این «منابع اخلاقی» در این کتاب نقشی محوری دارند. درباره اینکه وقتی جنگ جهانی اول آغاز شد، هنگامی که بمب اتم فرو افتاد، و در روسیه دوره استالین، در آلمان نازی، یا کمی نزدیک‌تر، در بوسنی

و کوزوو چه بر سر این منابع آمد پرسش‌هایی مطرح است. بهره‌گیری از اخلاق برای بازجویی تاریخ، کمک به درک سویه‌ای از سرشت بشر است که اغلب در تاریکی پنهان شده است. همچنین خواهیم گفت که برای درک تاریخ، پرسش‌های فلسفی درباره اخلاق را نمی‌توان به بوتۀ فراموشی سپرد. پاسخ‌های ضعیف به این پرسش‌ها به ایجاد فضایی کمک کرده که وقوع برخی فجایع را میسر ساخته است.

یکی از مسائلی که تلاش برای دیدن این رخدادها را در چارچوبی کلی دشوار می‌سازد این است که آن‌ها را مستقیماً تجربه نکرده‌ایم. خوب می‌دانم که چون بخت با من یار بوده و در این مکان و زمان زندگی می‌کنم، از دانش دست اول درباره رخدادهایی که موضوع بحث این کتاب است بی‌بهره‌ام. با اینکه در هیچ جنگی شرکت نکرده‌ام درباره جنگ می‌نویسم. درباره نازیسم و استالینیسیم، و درباره نظام‌های دیکتاتوری امریکای لاتین و سایر مناطق می‌نویسم، بی‌آنکه در چنین نظام‌هایی زندگی کرده باشم. در حوزه‌ای متفاوت، یعنی اخلاق پزشکی، فیلسوفان گاهی بی‌توجه به این واقعیت انسانی که شخصاً این معضلات را تجربه نکرده‌اند، با اعتمادی بیش از حد می‌نویسند. همین مسئله چندین برابر درباره افرادی صادق است که بدون اینکه ویتنام و آشویتس را تجربه کرده باشند درباره آن‌ها می‌نویسند.

به هر حال، اگرچه بهتر است بر مبنای تجربه بنویسیم، تلاش افراد بی‌تجربه نیز [برای ثبت واقعیات] بی‌اجر و بی‌قدر نیست.

هر کسی تنها برخی از این رخدادها را تجربه کرده است. ترس از بی‌تجربگی ممکن است مانع از تلاش همه افراد برای ثبت رخدادها و دیده شدن آن‌ها به صورت یک کل شود که می‌تواند بسیار آموزنده باشد. در اواخر جنگ جهانی دوم، گلن گری، فیلسوف امریکایی، در یکی از لشکرهای امریکایی در آلمان خدمت می‌کرد. این لشکر موفق به تصرف یکی از اردوگاه‌های اسرای جنگی شد و آن‌ها یک روز را با بازماندگان این اردوگاه گذراندند: «به نظر می‌رسید در اینجا، کل رنگین‌کمان سرشت انسانی با این چند صد بازمانده در طول نخستین روز آزادی‌شان به نمایش درآمده است، و می‌دانستم که ناخواسته با ساعتی از حقیقت روبه‌رو شده‌ام که بعید است دیگر، حتی توسط همین بازماندگان تکرار شود.»^۶ گلن گری تفکراتش درباره این تجربه و سایر تجربیاتش را منتشر کرد، ولی کسانی که دست به ثبت تجربیات جنگی

شعراً مهم زده‌اند، اغلب چنان در پیچ‌وخم زندگی گرفتارند که به آن‌ها نمی‌اندیشند. گاهی برخی‌شان ابراز امیدواری می‌کنند که دیگران، در دوران صلح، با بهره‌گیری از تجربیات آن‌ها به نجات آیندگان از تکرار این رخدادها کمک کنند.

برخی بی‌رحمی‌ها نه به گذشته، بلکه به زمان حال تعلق دارند. کسانی که از سعادت زندگی در مناطق دیگر برخوردارند، نباید از اندیشیدن درباره این رخدادها معذور شوند. روزنامه‌نگاران زندگی‌شان را به خطر می‌اندازند تا مایی که در امنیت نسبی زندگی می‌کنیم، بفهمیم در جاهای دیگر چه حوادث وحشتناکی رقم می‌خورد. قربانیان با رنج و محنت تجربیاتشان را تعریف می‌کنند تا شاید ما هم درد و رنج آن‌ها را بفهمیم. آن‌ها اغلب باور دارند که اگر مردمان دنیا از این فجایع باخبر شوند، فریادی برمی‌خیزد و کاری انجام می‌شود. اما واکنش مردم گاهی روزنامه‌نگاران را نومید می‌کند. ادوآلیامی که جنگ بوسنی را گزارش می‌کرد می‌نویسد:

ما بیشترمان ابتدا فکر می‌کردیم می‌توانیم تغییری ایجاد کنیم. نمی‌توانستیم باور کنیم جهانیان هر آنچه را که بر سر قربانیان این جنگ می‌آمد ببینند، بخوانند و بشنوند، ولی دست روی دست بگذارند و کاری نکنند. بدتر از همه اینکه بعداً معلوم شد حتی دیپلمات‌ها به ما توجهی نداشتند و گاهی رهبران سیاسی از ما متنفر بودند.^۷

قربانیان و کسانی که به آن‌ها نزدیک بودند نیز به این واکنش توجه کردند. سلما حکیموویچ که از زنان بوسنیایی قربانی تجاوز مراقبت می‌کرد می‌نویسد:

در پایان، از اینکه مجبور بودم همیشه چیزی را ثابت کنم خسته شدم. باید نسل‌کشی را ثابت می‌کردیم، باید ثابت می‌کردیم که به زنانمان تجاوز می‌کنند، که کودکانمان را می‌کشند. هر بار که اظهارات زنی را ثبت می‌کردم، و شما روزنامه‌نگاران می‌خواستید با آن‌ها مصاحبه کنید، افراد بی‌تفاوتی را به تصور درمی‌آوردم که در خانه‌ای زیبا با یک همبرگر و قوطی آبجو در دست نشسته‌اند، و کانال‌های تلویزیون را عوض می‌کنند. واقعاً نمی‌دانم چه چیز دیگری باید اینجا رخ دهد، و مسلمانان چه رنج و زجر دیگری را باید تحمل کنند... تا جهان به اصطلاح متمدن واکنشی نشان دهد.^۸

آن دسته از ما که از دور درباره این برهه‌ها می‌اندیشیم گاهی درکمان از وقایع